



## یاد بود اقبال لاهوری

روز اول اردیبهشت ۱۳۲۹ و ۲۱ آوریل ۱۹۵۰ بیاد مرحوم محمد اقبال شاعر پارسی گوی پاکستانی جشنی در سفارت خانه پاکستان برپا بود و عده‌ای از دانشمندان و رجال پایتخت حاضر بودند. ابتدا فیلم جشن استقلال آنکشور و سفر شاهنشاه با آنجانبایش داده شد. سپس آقای غضنفر علی‌خان سفیر کبیر دانشمند پاکستان راجع باهویت زبان و فرهنگ ایران نزد مسلمانان اقلیم هند بفارسی سخنرانی کردند. پس از آن آقای ملک الشعراء بهار فرمودند:

وقتی مردمی سیاستمدار یا دیپلمات از مملکت و کشوری یاد میکنند نخست معادن و ذخایر طبیعی آنکشور و امتیازاتی که میتوان از آنجای بدست آورد در برابر چشم وی جلوه مینماید هنگامی که شخصی تاجر و سرمایه‌دار از کشوری یاد میکند نخستین بار از معاملات تجاری و داد و ستد و امر بازار و بازار گانی و امتیازات تجاری آن کشور یاد مینماید و در این معنی غور و تأمل میکند که از چه راه میتوان سیم و زر فراچنگ آورد

اما هر وقت دانشمندی شاعری و صاحب‌دلی در مورد مملکت و کشوری فکر میکند بیشتر از هر چیز و قبل از همه علما و هنرمندان آنکشور و پایه و مایه ذوق و هنر و فرهنگ عمومی و آداب ملی آن مملکت را بنظر گرفته و فوراً بزرگترین شاعر و صاحب‌دل را در آنجای میجوید و بیاد می‌آورد زیرا حقیقت یک مملکت مردم آن مملکت است نه با امتیازات سیاسی و تجاری یا ثروت یا زراعت و حقیقت مردم مملکت فرهنگ و زبان و آداب تربیت علمی و ادبی ایشان و حقیقت فرهنگ و زبان و ادب و تربیت علمی و ادبی ایشان و حقیقت فرهنگ و زبان و ادب و تربیت نیز در اشخاص بزرگ و مریدان و ادیبان و قانونگذاران کشور و پیشوایان ملی دیده و یافته میشود. پس اگر کسی خالی از اغراض دنیوی و مطامع فرومایه مادی بخواهد مملکت و قومی را بنگرد بلا شک پیشوایان و زمین ملی را خواهد دید خاصه که از لحاظ فرهنگ و رابطه و علاقه جنسیت و سابقه‌های تاریخی در میان باشد

بدین سبب هر وقت من بفکر «پاکستان» می‌افتم بی اختیار «علامه داکتر محمد اقبال طاب نراه» بیاد من می‌آید. بهمین دلیل نخستین بار در پنجسال پیش از این که هنوز هندوستان و پاکستان مستقل وجود نداشت و فرشته امید تازه بتازه بر این سرزمینها بال میافشانند من بیاد هندوستان در تالار دانشسرای عالی ضمن جشنی با حضور گروهی از نخبه رجال ادب و علم و سیاست و استادان و بعض سفرای کبار و دانشجویان سخنرانی منظوم در عهد گرفتیم و در آن منظومه آزادی هندوستان را پیش بینی نمودم و فالی نیکو زدم و تاریخی از گذشته و حال و داستان پارسی گویان هند بیان کردم و نام شاعران و صاحب‌دلان و شهریاران و شهر بانوان ادب دوست را بمیان آوردم و نتیجه آن منظومه بزرگ (که در ایران و هند بطبع رسیده است)

معرفی و ستایش علامه دکنر محمد اقبال رحمة الله عليه بود

من اقبال را خلاصه و نقاوه مجاهدات و مساعی جاویدان نهصدساله غازیان و عالمان و ادبای اسلامی و میوه رسیده و کمال یافته این بوستان نهصد ساله دانستم و پس از ذکر دانشوران و هنرمندان و رجال اسلامی در باره ممدوح خود چنین گفتم:

عصر حاضر خاصه اقبال گشت	واحدی کز صد هزاران برگذشت
هیکلی گشت از سخن گوئی بیبا	گفت: کدل الصیدفی جوف الفرا
شاعران گشتند جیشی تار و مسار	وین مبارز کسرد کار صد سوار

با نهایت اسف و درینغ بسبب بسط سیاستهای استعماری يك قرن افزون شد که رابطه و علقه طبیعی میان ایران و برادران هندوستانی وی مقطوع گردیده بود. گاه گاه نیز تحریکها و تضریبهائی در کار بود که رشته محکم و متین ارتباطات موجود دوستی و وداد و حسن تفاهم و اتحاد طبیعی میان ما و برادران ما را بخصوص و عناد بدل سازند .... لیکن هیچوقت این تفتینها و تحریکات اثر مطلوب نمی بخشیده و تبمه و سوء عواقب آن بمسبب و محرک اصلی باز میگشته است

اینمعنی مخصوصا پس از بوجود آمدن «پاکستان» تحقق یافت. آری بعد از ایجاد این دولت بزرگ اسلامی یکباره پرده ضخیم و هنگفت صد و پنجاه ساله که میان ما و برادران ما فرو کشیده بودند برداشته شد و ناگاه محسوس گردید که این صد و پنجاه سال جدائی و عدم حشرو آمیزش و تحریکات ماهرانه شیطانی نتوانسته است ذره ای از روابط همدردی و همخونی و هم کیشی و همزبانی ما و برادران ما بکاهد. بعین مانند قطعه خاکی که بذرها و تخمهای مفید و گوناگون در آن قطعه افشاندند باشند ولی از تابش نور و ترشیح رطوبت بآن قطعه خاک مضایقت رفته باشد. مدتی گذشت که حرکت و جنبش در آن زمین بارور مشهود نمی افتاد و یکباره پس از برطرف شدن حجاب نور و رفع موانع دیگر و وصول نور و حرارت و رطوبت و هوای کافی آنزمین بجوشش و حرکت طبیعی در آمده قوه نامیه بوظیفه خویش قیام کرده ریاحین و گلهای بدیع سپر غمها و شکوفهای لطیف و خوشبوی سراز خاک بر آوردند اکنون امیدوارم میوه ها و محصولات گرانبھائی که نتیجه سوابق تاریخی و مساعی بزرگان و وحدت و یگانگی هزاران ساله است بی هیچ مانع و رادعی فراهم آید و این دو گلشن بدیع و برطراوت و دو بوستان طری و پر نعمت بمدهمت روح پر فتوح قائم اعظم «جناب» نورالله رمسه و روان پاک علامه دکنر محمد اقبال طاب الله ثراه دوه وجد بزرگ پاکستان و غیرت و سعی روز افزون دانشمندان و علما و ادبای دو کشور چنان بیکدیگر متصل گردد که خط فاصل صوری و حجاب حایل تشریفات بالمره از میان برخیزد و قسم اعظم آرزو و آمال آن شاعر و مصلح بزرگ (یعنی وحدت شرق) لا اقل در مورد ایران و پاکستان دو دروازه بزرگ آسیا صورت واقعی بخود گیرد و پیکر راستین پذیرد.

ضرب المثلی است که فال شاعر کار گراست: هما تقسم که در باره ایران دیدیم سخنان شاعر و حکیم نامدار ایرانی «ابوالقاسم فردوسی طوسی رضوان الله علیه» و فالهای خوشی که از الهامات یزدانی بوده چگونه مؤثر افتاده ملتی منقرض شده و کشوری تارومار شده را بقوه

و مدد الهامات و تاثیر کلمات آسمانی خود زنده کرد بل از حیز عدم بعرضه وجود آورد. عیناً در مورد پاکستان و آنهمه مخالفتها و منافرتها همیکه در میان بود دیدیم چگونه نعره جانبخش و ندای دل‌انگیز اقبال لاهوری که ملهم من عندالله بود و فالهای فرخی که زد و آثار جاویدان و پاینده که منتشر نمود تاثیر بخشوده و ملتی زنده و جاوید و مملکتی عظیم و مفید بوجود آورد. پس بی سبب نیست که ما نیز مانند برادران پاکستانی خود قدر چنین نابغه ای را دانسته و بتاثیر وجود و آثار جاویدا و اعتراف داریم و حق میدهیم همانقسم که ما ایرانیان حکیم و نابغه استاد فردوسی طوسی را موجد و بانی ایران اسلامی میشماریم آنها نیز اقبال لاهوری را که امشب یکی از جلسات یاد بود او را رحمة الله علیه برگزار میکنیم موجد و بانی «پاکستان» بزرگ و ستون صلح مشرق بشمارند

امید وارم چنانکه گفتیم ایران و پاکستان در سایه همدردی و حسن تفاهم و روابط قلبی و ایمان محکم و قوی بتوانند پایه صلح و امنیت آسیای میانه را بر اصول استوار پایدار سازند. آری در برابر قوه جنبش و خواست ملل خاصه که مبنای آن جنبش و خواهش بر خیر و صلاح و منفعت بشر و عالم انسانیت و بسط و ترقی عمران و تمدن نهاده باشد هیچ قوه ای قادر بمقاومت نخواهد بود و باز جای دارد در این مقام يك بیت از اشعار اقبال را تیمناذ کر کنم که میفرماید  
فارغ از اندیشه «اغیار» شو !  
قوه خوابیده بیدار شو !  
سپس آقای صادق سرمد شاعر ملی ایران قصیده ذیل را خواندند :

### اقبال

اگر چه مرد ببرد بگردش مه و سال	نمرده است و نمیرد محمد اقبال
حیات صورتش از طی شده است، طی نشود	حیات سیرتش، از طی شود هزاران سال
بیاد روز بزرگش که «روز اقبال» است	درو باد بر این بزم و روز فرخ فال
درو باد بلاهور و خطه پنجاب	که زاد و پرورد اینشاعر خجسته خصال
بزعم هر چه چمن زاد و ناز پرورد است	ز خاک مرده دمیده آیت جمال و جلال ۱
ز خاک مرده دمیده آیت حیات چنانک	حیات دولت پا کان از او گرفت کمال
چو شمع منزل ویران خود نفس میسوخ	که طوف سوزش پروانه ای زند پر وبال ۲
چراغ لالا شد و آقدر بصحرا سوخت	که شمع محفل اقبال گشت و روشحال ۳
زمام نفاقه اسلام زی قطار کشید	اگر چه دست طبیعت بدو نداد مجال ۴
درست خواهی آغاز زندگی مرگ است	که میکشند بمیزان صحیفه اعمال

۱- اشاره باین شعر اقبال در مقایسه خود با گونه است

من دمیده از زمین مرده‌ای.....

او چمن زادی چمن پرورده ای

۳ و ۲- اشاره بقلمه «شمع» او است

دوش میگوئتم شمع منزل ویران خویش

۴- اشاره باین شعر اقبال است

بنغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست

سوی قطار میکشم ناقه بی زمام را



رهی معیری

صادق سرمد

حقیقتی است که فهمش نمیکند جهان  
 که آب چشمه حیوان از آن گرفت زلال  
 که بر وجود و عدم حق و باطل است مثال  
 حیات لم یزلی کی شود اسیر زوان ؟  
 که نیست تارخیخ الامساعی ابطال  
 بطل شناس نه ای ز آن سبب شدی بطل  
 بطل نه آنکه بشیور رزم شد طبال  
 که حق مردم بیدست و پا کند پا مال  
 که دفع شر کند از خیر خلق بد احوال  
 که باطلش نکشاند پیرنگاه ضلال  
 خدای خود نکند حق خدمتش ابطال  
 مسیح زنده شود روز رجعت آمال  
 که بعث ملت و دولت کند باستعجال  
 که خود چگونه بر افراشت پرچم اقبال  
 جناح لشکر اسلام بود و قلب رجالی

حدیث چشمه حیوان و دولت جاوید  
 زلال چشمه ایمان بنوش و باقی زی  
 کسیکه زنده بحق شد جو حق نیمبرد  
 رجال حق همه آیات ذات ام پرنیبد  
 بین بصفحه تاریخ و حق مردان بین  
 بطل شنیدی و نشناختی بطل زیراك  
 بطل نه آنکه باهنگ طبل خواند سرود  
 بطل نه آنکه سپر کرد سینه بر باطل  
 بطل کسیکه بروز بلا بلا جوید  
 بطل کسیکه بشر را بحق هدایت کرد  
 چنین بطل که ادا کرد حق خدمت خلق  
 درود باد بر ابطال حق که از دشمنان  
 قیام مرد خدا کمتر از قیامت نیست  
 گواه دولت پاکان بین بیباکستان  
 اگر چه قائد اعظم بنهضت پاکان

بحق دولت پاكان عظيم خدمت كرد  
وليك نعمة اقبال اگر نبود نبود  
سخن سرائی اقبال بذر دین افشاند  
بخوان «زبور عجم» و «رموز اسرارش»  
رسول وار به تبلیغ حق کتاب آورد  
اگر کتاب نبود و اگر رسول نبود  
درود باد بر اقبال و سعی مقبولش  
سخن سر آمد و سرمد مجال شعر نداشت

عظیم بادا اجرش ز ایزد متعال  
نوی لشکر پاكان سرود استقلال  
برغم دشمن پیدین و کافر قتال  
«پیام مشرق» بشنو بخوشترین اقوال<sup>۱</sup>  
که قدر حق بشناسد منافق محتال  
چه بود قدرت ابطال و غیرت ابدال  
که عزت ابدی آمدش با استقبال  
و گرنه حق سخن بود و جای بسط مقال

در پایان آقای عبدالحمید عرفانی شرحی درباره افکار و پایه شعر اقبال بیان کردند  
و راجع بزندگان اقبال گفتند بنا بگفته عراقی .

شوری شد و از خواب عدم چشم گشودیم  
ولی داستان زندگانی بزرگان باین اختصار پایان نمیبیرد چنانکه اقبال گوید :

اصل او از حی و قیوم است و بس  
از حیات جاودان بردن نصیب  
چهار سو را غرق اندر خویش کن  
زانکه این مرگ است مرگ دام و دد  
آن دگر مرگی که برگیرد ز خاک  
این همه از اعتبارات است و بس  
این همه خلاق و مشتاقی است  
از ضمیر خود دگر عالم بیار  
زیستن اندر جهان دیگران  
زیر خاک ما شرار زندگی است  
با مزاج او بسازد روزگار  
میشود چنك آزما با آسمان  
میدهد ترکیب نو ذرات را

زندگانی نیست تکرار نفس  
قرب جان با آنکه گفت «انی قریب»  
زندگی خواهی خودی را پیش کن  
بگذر از مرگی که سازد با لحد  
مرد مؤمن خواهد از یزدان پاک  
مردن وهم زیستن ای نکته رس  
زندگی هم فانی و هم باقی است  
در شکن آنرا که ناید سازگار  
بنده آزاد را آید گران  
قطعه نوری که نام او خودی است  
مرد خود داری که باشد پخته کار  
گر نسازد بسا مزاج او جهان  
میکند بنیاد موجودات را

در تمهید گلشن راز جدید که بطرز معمول شبستری سروده است ناله های خود را  
بمناسبت عقب افتادن ملل شرق از قافله تمدن بدین شیوه بزبان میآورد :

دمش وا ماند و جان او ز تن رفت  
نمیداند که ذوق زندگی چیست ؟

ز جان خاوران سوز کهن رفت  
چو تصویری که بی تار نفس زیست

ببندام تو جان خود دمیدم  
شب خود را بیفروز از چراغم

ز جان خاک ترا بیگانه دیدم  
از آن ناری که دارم داغ داغم

۱- زبور عجم و رموز و اسرار و پیام مشرق نام سه کتاب اقبال است .

زندگی جهداست و استحقاق نیست  
 علم اشیاء داد مغرب را فروغ  
 علم اشیاء علم الاسماستی  
 دشنه زن بر پیکر این کائنات  
 سینته شاعر تجلی زار حسن  
 از نگاهش خوب گردد خوب تر  
 وای قومی کز اجل گیرد برات

جز بعلم انفس و آفاق نیست  
 حکمت او ماست می بندد زدوغ  
 هم عصا و هم ید بیضاستی  
 در شکم دارد گهر چون سومنات  
 خیزد از سینای او انوار حسن  
 فطرت از افسون او محبوب تر  
 شاعرش وا بوسد از ذوق حیات



آقای ملک الشعراء بهار      خواجه عبدالحمید عرفانی